

ویژگی‌های تبیین در دستگاه نظری نهادگرایی جدید

سعید نایب*

چکیده

هدف این مقاله ارائه تصویری از مدل تبیینی نهادگرایی جدید است و قصد دارد ابعاد گوناگون این دستگاه نظری در تبیین پدیده‌های اقتصادی را نشان دهد. بر همین اساس، مقاله بر سه جنبه بااهمیت در هر دستگاه نظری، یعنی واحد تحلیل، نحوه تبیین، و مبنای داوری تمرکز دارد و ادعا دارد که دستگاه نظری نهادگرایی جدید در این حوزه‌ها در مقایسه با نظریه‌های رقیب همچون نئوکلاسیک و نهادگرایی جدید کارآمدی‌های درخور توجهی دارد. قابلیت عینیت‌پذیری واحد تحلیل و تطابق آن با واقعیت‌های بیرونی، توانمندی بیان علیت در عملکرد اقتصادی مبتنی بر اصول منطق استنتاجی، و آزمون‌پذیری نظریه‌ها در حکم نتیجه عینیت‌پذیری از جمله این موارد است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، اقتصاد نهادگرایی جدید، اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد نهادگرایی قدیم.

۱. مقدمه

نیمه دوم قرن بیستم، سال‌های رشد و گسترش اندیشه نهادگرایی جدید بوده است و حضور صاحب‌نظران این اندیشه، در میان برندگان جایزه نوبل بر جایگاه و اهمیت این رویکرد در ادبیات اقتصادی دلالت دارد. این اندیشه که رونالد کوز با مقاله «ماهیت شرکت» معرفی کرد، تلاش داشت در راستای رفع ناکارآمدی‌های اقتصاد مرسوم نئوکلاسیک گام بردارد. این ادعایی است که برخی نظریه‌پردازان این دستگاه نظری نیز مطرح کرده‌اند.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی s.nayeb@iauctb.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲، تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۲۴

هدف این مقاله ارائه تصویری است از مدل تبیینی نهادگرایی جدید که قصد دارد ابعاد گوناگون این دستگاه نظری در تبیین پدیده‌های اقتصادی را نشان دهد. تاریخ اقتصادی همواره شاهد رویکردهای نظری گوناگون بوده است و شناخت‌شان از منظر قدرت توضیح‌دهندگی بیش‌تر واقعیات بیرونی در تبیین ضروری است. این شناخت، گامی در فلسفه علم و روش شناختی است که باید منجر به شناخت ویژگی‌های تبیین شود. از این رو، این مقاله به سه حوزه مهم تبیینی اندیشه نهادگرایی جدید خواهد پرداخت.

در قسمت اول، پس از بیان کوتاهی از ویژگی‌های رویکرد نئوکلاسیک، به واحد تحلیل دستگاه نظری نهادگرایی جدید می‌پردازیم تا ضمن بیان ویژگی‌های واحد تحلیل این دستگاه نظری، عینیت‌پذیری به معنای آزمون‌پذیری بیش‌تر آن در ارتباط با محیط بیرونی و عناصر زمانی و مکانی بیش‌تر آشکار شود. سپس در بخش دوم، وارد این تحلیل می‌شویم و بیان می‌کنیم که آیا دستگاه نظری نهادگرایی جدید، دستگاهی تبیینی است. در این زمینه، به بررسی الزامات تبیین در یک دستگاه نظری و رویکرد های آن در دستگاه نظری نهادگرایی جدید می‌پردازیم. در قسمت سوم مقاله نیز، به معنای داوری در اندیشه نهادگرایی جدید می‌پردازیم. در این چارچوب، میزان هم‌آوردی دستگاه نظری مذکور در مقایسه با سایر دستگاه‌های نظری آشکار می‌شود. در بخش پایانی نیز، جمع‌بندی این مقاله ارائه خواهد شد.

۲. از اقتصاد نئوکلاسیک تا نهادگرایی جدید

از زمان پذیرش اقتصاد به‌منزله علم تاکنون، هیچ جریان نظری در اقتصاد به اندازه اقتصاد نئوکلاسیک گسترده و پذیرفته نشده است؛ به‌طوری که این رویکرد را به‌منزله جریان اصلی (main stream) اقتصاد به رسمیت شناخته‌اند؛ صرف نظر از این‌که چه عوامل درونی یا بیرونی در چارچوب اندیشه اقتصادی موجبات چنین محوریتی را فراهم کرده‌اند، این نکته موافق رویکرد نئوکلاسیکی زمینه‌ساز علمی شدن اقتصاد به مفهوم دورشدن درک مفاهیم اقتصادی از فهم عوام است که این امر، نتیجه استفاده از مفاهیم انتزاعی و ذهنی و استفاده گسترده از ریاضی در نظریه‌های اقتصادی بوده است. از سال ۱۹۷۱، که استانیلی جونز از مفهوم فایده‌نهایی در تحلیل‌های اقتصادی استفاده کرد تا زمانی که آلفرد مارشال اقتصاد نئوکلاسیک یا نهائیون را به اوج شکوه و اعتبار رساند و از آن زمان تاکنون، اقتصاد نئوکلاسیک به‌واسطه چهارچوب‌های تحلیلی خود کوشیده است اقتصاد را به‌منزله یک علم مطرح کند و نشان دهد که اقتصاد همچون

سایر علوم طبیعی از ارزش‌ها تأثیر نمی‌پذیرد و همهٔ مختصات علمی‌شدن، همچون قابلیت پیش‌بینی را به همراه دارد. موضوعی که بسیار محل مناقشهٔ اقتصاددانان بیرون از این اردوگاه و نیز سایر دانشمندان علوم گوناگون بوده است.

آنچه به این رویکرد اقتصادی چنین توانایی‌ای بخشیده است، مفروضاتی است که در سراسر مفاهیم بنیادی این رویکرد نظری سایه افکنده است و موارد بسیاری وجود دارد که استفاده‌کنندگان دستاوردهای نظری این رویکرد، حضور چنین مفاهیمی را از یاد می‌برند. این مفاهیم بنیادی عبارت‌اند از رفتار عقلایی، روش‌شناسی فردگرایانه، و اطلاعات کامل. رفتار عقلایی به مفهوم عقلانیت ابزاری فرد است. در این چارچوب، انسان اقتصادی انسانی است که با استفاده از عقل به‌منزلهٔ ابزار، به انتخاب‌هایی مبادرت می‌ورزد که عناصر ارزشی و اخلاقی در آن مشارکت نداشته باشد و از این‌رو، یگانه معیارش در انتخاب، غرایز و شهوات است. این درواقع، یگانه موضوعی است که انسان اقتصادی به آن اطمینان دارد و در آن دچار خطا و اشتباه نمی‌شود. این انسان، که تحت تأثیر انسان دکارتی است، در جهانی که در سیطرهٔ ابزارهای ریاضی است (جهان دکارتی)، در رده‌بندی و رتبه‌بندی کالاهای اقتصادی توانایی کامل دارد و از این‌رو، انتخاب‌هایش بر اساس عقلانیت کامل، به مفهومی که بیان شد، صورت خواهد پذیرفت. فقط کافی است این انسان در رفتار عقلایی خود آزاد گذاشته شود، در نتیجه انتخاب‌هایش بهترین مطلوبیت را برایش به همراه خواهد آورد و نتیجهٔ حداکثرسازی مطلوبیت تک‌تک افراد باعث پیش‌تر شدن رفاه جامعه خواهد شد. این درواقع، همان شالودهٔ روش‌شناختی فردگرایانه است که جامعه را چیزی جز جمع جبری تک‌تک افراد جامعه نمی‌داند. نتیجه آن‌که جامعه مفهوم و هویتی مستقل از برابر افراد حاضر در جامعه ندارد، اما آیا مسئلهٔ نهادها و ساختارهای جامعه در عملکرد این انسان اقتصادی تأثیر می‌گذارند یا خیر؟ حضور اطلاعات کامل در نظریه‌های اقتصادی رویکرد نئوکلاسیک نیاز انسان اقتصادی مورد نظر را به نهادها منتفی می‌کند و این امر زمینه‌ساز صفرشدن هزینه‌های مبادله در رویکرد نئوکلاسیک می‌شود.

مفاهیم بنیادی رویکرد نئوکلاسیک این امکان را فراهم می‌کند که این تئوری‌ها را هم‌پای تئوری‌های علوم طبیعی بدانیم و برای تئوری‌های اقتصادی انتظاراتی همچون پیش‌بینی و دخل و تصرف را قائل شویم؛ اما مسئلهٔ اصلی، موفقیت رویکرد نئوکلاسیک در شناخت پدیده‌های اقتصادی و دستیابی به اهداف خود است. موضوعی که باعث بحث‌های بسیار

گسترده‌ای در سطح نظریه‌پردازی اقتصادی شده است و شاید بتوان ادعا کرد که از هیچ چارچوب اندیشه‌ای در اقتصاد، به اندازه رویکرد نئوکلاسیک انتقاد نشده است. در حال حاضر، این موضوع را بخش قابل توجهی از اقتصادهای دنیا، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، پذیرفته‌اند که آموزه‌های نئوکلاسیک، دست‌کم به‌تنهایی، توانایی ارائه راه‌حلهایی که زمینه‌های توسعه‌یافتگی و بهبود وضعیتشان را فراهم کند ندارند و از این‌رو، توجه به گزینه‌های رقیب یا مکمل در این زمینه ضروری است. رویکرد نهادگرایی جدید، از جمله رویکردهای نظری است که همواره نظریه‌پردازان آن بر تکمیل آموزه‌های نئوکلاسیک تأکید داشته‌اند و هیچ‌گاه خود را در تقابل مستقیم با این اندیشه قرار نداده‌اند. در ادامه مقاله، ابعاد این دستگاه نظری روشن خواهد شد.

۳. واحد تحلیل در نهادگرایی جدید

ارزیابی هر برنامه پژوهشی در علوم انسانی منوط به قدرت آزمون‌پذیری آن است.

آزمودن هر تئوری چهار مرحله دارد: نخست، باید ببینیم که آیا دستگاه در دست آزمون، عاری از تناقض است یا نه. برای این کار، باید پیامدهای تئوری را منطقی‌تاً با یکدیگر مقایسه کنیم. دوم، باید در صورت منطقی تئوری دقت و ریزیم تا دریابیم که خصلت علمی یا تجربی دارد، یا آن‌که مثلاً همان‌گویانه است. در مرحله سوم، باید تئوری را با مصافه مقایسه با تئوری‌های دیگر بفرستیم تا معلوم شود که به فرض قبولی در امتحان‌های گوناگون، آیا اصولاً پذیرش تئوری، کمکی به پیشبرد دانش ما خواهد کرد یا نه. آخر الامر، نوبت به آزمون تئوری با استفاده از کاربرد تجربی نتایج آن می‌رسد (پوپر، ۱۳۸۸: ۴۶).

بر این اساس، پایه‌های اطلاعاتی استفاده‌شده در هر تئوری، از آن‌روی که قابلیت آزمون دارند، حائز اهمیت‌اند و یکی از مهم‌ترین پایه‌های اطلاعاتی در هر نظریه، واحد تحلیل آن است. واحد تحلیل از یک‌سو، مبنای ارتباط میان رویکرد نظری با واقعیت بیرونی است و از سوی دیگر، مفهوم برقراری ارتباط منطق دستگاه نظری با محیط بیرونی و به عبارت دیگر، نقطه عزیمت تبیین پدیده مذکور است. بنابراین، این‌گونه بیان می‌کنیم که واحد تحلیل نقطه تمایز و هم‌وردی هر رویکرد نظری با رویکردهای رقیب است. این تمایز به‌سبب ارتباطی است که واحد تحلیل با موقعیت‌های زمانی و مکانی پدیده مذکور، به‌ویژه در علوم اجتماعی، برقرار می‌کند. هر قدر واحد تحلیلی تحت تأثیر عناصر مکانی و زمانی باشد، به

معنی مشاهده از نزدیک است؛ بنابراین عینیت‌پذیری آن بیشتر است. اما، درست به همین علت و به علت تفاوت‌های میان پدیده‌ها، به‌ویژه در جوامع انسانی، تعمیم آن دستگاه نظری دشوارتر خواهد بود. از سوی دیگر، هر قدر ناظر از پدیده فاصله بگیرد، (مشاهده از دور)، واحد تحلیل فرازمانی‌تر است؛ بنابراین عینیت‌پذیری آن کمتر است و قدرت تعمیم آن افزایش می‌یابد. شایان ذکر است عینیت‌پذیری به معنی آزمون‌پذیری و در نتیجه، ابطال‌پذیری آن است.

نزد کانت دلیل «عینی» آن است که علی‌الاصول همه‌کس بتواند آن را بفهمد و امتحان کند. کانت می‌نویسد: «امری که همه عاقلان تصدیقش کنند بر مبانی عینی و کافی استوار است». لیکن من معتقدم که تئوری‌های علمی را به هیچ‌وجه نمی‌توان به تمام معنی تصویب یا اثبات کرد، اما آنها را تجربه‌پذیر می‌دانم. از این‌رو، به نظر من عینیت‌گزاره‌های علمی در این است که آزمون‌شان برای همگان میسر است (همان: ۶۰).

این موضوع، در دو اندیشه نئوکلاسیک و نهادگرایی قدیم قابلیت پیگیری دارد. در رویکرد نئوکلاسیک، از مفهوم نهایی به‌منزله واحد تحلیل استفاده می‌شود. واحد نهایی مفهومی فرازمانی و فرامکانی بوده است که برای همه جوامع و در همه زمان‌ها مصداق دارد. مینی در این زمینه می‌گوید:

حد فاصل نهایی همه‌چیز را قابل فهم می‌سازد. هر کس اصلی را که تفکر نهایی بر آن استوار است کاملاً فرا بگیرد، می‌تواند نظریه‌پرداز شود. مراحل آن عبارت است از این‌که واقعیت به‌صورت مبارزه دو نیروی مستقل تفسیر می‌شود. وقتی که یکی از دو نیرو ضربه‌ای وارد می‌سازد، دیگری (طبق فرض ثابت نگاه‌داشتن سایر عوامل) بی‌حرکت می‌ماند ... چون این اصول تخیلی است، می‌توان به سادگی آنها را در هر چیزی به‌کار برد، همان‌طور که در عمل این کار شده است (مینی، ۱۳۶۹: ۱۵۸).

اما هراندازه که موضوع ذهنی می‌شود، عینیت‌پذیری آن از بین می‌رود؛ به‌طوری که مشاهده مفاهیم نهایی همچون بازدهی نهایی و مطلوبیت نهایی، به علت وارد ساختن فرض ثبات سایر عوامل غیر ممکن می‌شود و از همین‌رو، از دایره آزمون، که ضرورت هر دستگاه نظری است، خارج می‌شود. در این زمینه ویلبر بیان می‌دارد:

اولین مسئله، «ثابت بودن سایر شرایط» است. اقتصاددانان هنگام ساخت فرضیه‌های خود، برای «کنترل» سایر متغیرها، اتکای زیادی به ثابت بودن سایر شرایط دارند. چنین فرضیه‌هایی در علم اقتصاد معمولاً در شکل قضیه‌های «اگر ... آن‌گاه» بیان می‌شوند. چون

«اگرها» تغییر می‌کند، آزمون اقتصادسنجی، که نظریه را رد می‌کند، اغلب دچار «خطای تصریح» می‌دانند... وقتی یک نظریه به این درجه از مصونیت می‌رسد که فرضیه‌های ماهوی آن در عمل ابطال‌ناپذیر است، متقاعد می‌شویم که نظریه فوق در یک مدل رسمی مهم ریخته می‌شود که نه تطابق آن با واقعیت تجربی، بلکه منطق آن است که تبعیت از آن را حکم می‌کند (ویلبر، ۱۳۸۵).

از سوی دیگر، نهادگرایی قدیم واحد تحلیل نهادی را بیان می‌دارد. این گروه از اندیشمندان اقتصادی، به علت مشاهده بسیار نزدیک، در بیان مفهوم نهاد به مصادیقی اشاره می‌کنند که با یکدیگر هم‌خوانی و نزدیکی ندارند. این موجب شده است که رویکرد قدرت تعمیم، که ویژگی هر دستگاه نظری است، را نداشته باشد.

ضدتراست مولر، برنامه‌ریزی ملی گالبرایت، تأملات نظری ملارمن آیرز و مطالعه موردی مقررات عمومی هاری تربینگ چند مورد از موضوعات غیر همگن نهادگرایی است. آنچه این اقتصاددانان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، مجموعه مشترکی از نظریات نیست، بلکه یک مدل مشترک تبیین است (همان).

بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که واحد تحلیل به منزله نقطه عزیمت تبیین و چگونگی ورود آن به تحلیل پدیده در حوزه علوم اجتماعی اهمیت فراوان و در توانمندی دستگاه نظری نقش بسیار مهمی دارد. از این رو، ارزیابی واحد تحلیل در هر دستگاه نظری، از جمله نهادگرایی جدید ضروری است.

در دستگاه نظری نهادگرایی جدید، به نهاد در حکم واحد تحلیل توجه شده است. اگرچه استفاده از این مفهوم در حوزه ادبیات اقتصادی، منحصر به این رویکرد نیست، اما تدقیق، مرزبندی، و نحوه ورود به تحلیل‌ها در این دستگاه نظری منحصربه‌فرد است. در رویکرد نهادگرایان جدید، نهادها:

قواعد بازی‌اند. نهادها الگوهای تعاملی‌اند که بر روابط افراد حاکم بوده و آنها را مقید می‌سازد. تعریف قواعدی که مردم تحت آن قواعد در هر جامعه‌ای تعامل می‌کنند، به شدت دشوار است. تعریف دقیق نهادها دشوار است؛ چون قواعدی که به کار می‌رود شامل قوانین مکتوب، میثاق‌های اجتماعی رسمی، هنجارهای غیر رسمی رفتاری و باورهای مشترک درباره جهان است. ما اغلب فکر می‌کنیم نهادها محدودیت‌هایی بر رفتار افراد به منزله فرد هستند؛... اما به همان اندازه واضح به نظر می‌رسد و اغلب برای تبیین رفتار بشر مهم‌تر است که نهادها چگونگی شکل‌گیری باورها و نظرات افراد درباره اینکه چگونه سایر مردم رفتار خواهند کرد را هم ساختارمند می‌کند (نورث و دیگران، ۱۳۸۵).

به عبارت دیگر، نهادها کاهش دهنده ناطمینانی افراد جامعه در تعامل با یکدیگرند. اما مسئله اصلی، چگونگی ورود نهادها به تحلیل اقتصادی است. این ورود، می‌بایست با دو ویژگی همراه باشد تا دستگاه نظری، کارآمدی لازم در تبیین را داشته باشد. ویژگی اول، عینیت‌پذیری آن است. مفاهیمی همچون هزینه نهایی، مطلوبیت نهایی، درآمد نهایی و غیره اساساً مفاهیمی ذهنی و مشاهده‌ناپذیر بوده‌اند و در تحلیل‌های اقتصادی، با در نظر گرفتن یک سری مفروضات، آن هم عمدتاً غیر واقعی، اندازه‌گیری می‌شوند. برای مثال، در سطح بنگاه، تولید نهایی بر اساس فرض ابتدایی تابع تولید برآورد می‌شود و این متغیر در حساب‌های بنگاه مشاهده نمی‌شود و بسیاری از بنگاه‌ها، حتی آن را نمی‌شناسند. از این‌رو، گفتنی است واحد نهایی، از منظر عینیت‌پذیری به معنای قابلیت آزمون‌پذیری، در تحلیل اقتصادی با ضعف‌های جدی همراه است. ویژگی دوم، که با ویژگی اول بی‌ارتباط نیست، ضرورت داشتن تلقی یکسان از مفاهیم در بین نظریه پردازان یک دستگاه نظری است؛ این موضوعی است که اندیشه نهادگرایی قدیم با آن دچار مشکل بود و نحوه ورود نهادها در تحلیل پدیده‌ها میان اقتصاددانان این رشته با برداشت‌های یکسان همراه نبوده است. تحلیل‌های ویلن از طبقه مرفه تا نظریه قدرت هم‌سنگ گالبرایت به‌سختی در یک قالب نظری یکسان جمع می‌شود. اما واقعیت آن است که نهادگرایی جدید به هنگام ورود نهادها به عملکرد اقتصادی، آن را مشاهده‌پذیر می‌کند و عینیت می‌بخشد. این امر از دو طریق صورت می‌پذیرد:

الف) هزینه‌های مبادله: در چهارچوب رویکرد نئوکلاسیک، فرض وجود اطلاعات کامل، زمینه هرگونه فرصت‌طلبی طرفین مبادله را متفی می‌سازد. نتیجه آن‌که طرفین مبادله ضرورتی به صرف هزینه در مورد مبادله نمی‌بینند و مبادله بدون هزینه است. اما، در دنیای واقعی طرفین از اطلاعات یکسانی برخوردار نبوده و وجود اطلاعات نامتقارن زمینه‌ساز بروز فرصت‌طلبی است. بنابراین، مبادله‌کنندگان به‌منظور جلوگیری از فرصت‌طلبی طرف مقابل، ناگزیر به صرف هزینه برای کسب اطلاعات‌اند که همان هزینه‌های مبادله است. از این‌رو:

در نگاه نهادگرایی جدید، کلید فهم هزینه‌های مبادله، سنگینی هزینه (کسب) اطلاعات است که شامل هزینه‌های سنجش ویژگی‌های باارزش اقلام مورد مبادله و هزینه‌های حمایت‌کننده حقوق و هدایت و اجرای قراردادهاست (نورث، ۱۳۷۷: ۵۵).

نتیجه چنین شرایطی:

اقداماتی از قبیل تعهدنامه‌ها، ضمانت‌نامه‌ها، علائم تجاری، منابع تخصیص‌یافته به دسته‌بندی و درجه‌بندی، مطالعات زمان‌سنجی و حرکت‌سنجی تعهدات کارگزاران، داوری،

واسطه‌گری و البته، کل نظام فرایند دادرسی، همگی منعکس‌کننده حضور فراگیر امر اندازه‌گیری و اعمال نظارت است (همان: ۶۰).

توجه بدین نکته ضروری است که گاهی مواقع هزینه‌های مبادله آن قدر زیاد می‌شود که می‌تواند اصل مبادله را زیر سؤال ببرد.

هزینه‌های تبدیل: فرایند فعالیت بنگاه‌ها تبدیل نهاده‌های تولید، اعم از کار و سرمایه، به کالاهای قابل فروش در بازار است. این فرایند، نیازمند صرف هزینه‌هایی است که تعیین‌کننده ویژگی‌های فیزیکی کالاها از قبیل اندازه، رنگ، وزن، و ترکیب شیمیایی است که این همه، متأثر از انتخاب فناوری و فنون تولیدی و نیز خصوصیات بازار و مشتریانی است که هدف‌گذاری شده است.

اگر از بنگاه نئوکلاسیک شروع کنیم، تنها وظیفه مدیریت آن است که مقادیری از نهاده‌ها و ستاده‌ها را انتخاب کند که سود را بیشینه می‌سازد. این کار، یعنی تعیین مقدار و قیمت متعاقبی که تثبیت می‌شود. از آنجا که اطلاعات لازم این امر، آزادانه قابل دسترسی است و محاسبات نیز هزینه‌هایی دربر ندارد، ... بیشینه‌سازی در مورد نئوکلاسیک هزینه‌ای دربر ندارد (همان: ۱۲۶).

اما در دنیای واقعی، هزینه کسب اطلاعات در حوزه تبدیل بسیار بالا بوده و بنگاه در این جهت متحمل هزینه‌های سنگین می‌شود.

یکی از این هزینه‌ها، دسترسی به اطلاعات در حوزه فناوری است. دستیابی به فناوری خواه از مسیر نوآوری، که هزینه‌های فوق‌العاده‌ای دارد، و خواه از مسیر یادگیری، نیازمند تحمل هزینه‌های سنگین است. در دنیای واقعی، دسترسی به فناوری فرایندی هزینه‌بر است. در بیشتر موارد، صاحبان فناوری که عمدتاً بنگاه‌های رقیب‌اند، به انتقال توانمندی‌های فناوری خود تمایلی ندارند یا در قیمت‌های بسیار بالا و شرایطی خاص آن را مبادله می‌کنند که بنگاه واردکننده فناوری توانمندی رقابت در بازار را نداشته باشد. این درحالی است که همه توانمندی‌های فناوری به بنگاه‌ها منتقل نمی‌شود؛ زیرا «فناوری فرایندی جمعی، انباشتی، و زمان‌بر است» (نلسون و ویتتر، ۱۹۸۲) و بخش عمده دسترسی به فناوری از طریق دانش ضمنی و نه قابل انتقال صورت می‌پذیرد. دانش ضمنی فقط از طریق ممارست کسب می‌شود و این امر، فقط از مسیر سازمان مشخصی همچون بنگاه معنی می‌یابد.

وجه بعدی، هزینه‌های جست‌وجوی اطلاعات در حوزه تبدیل ناشی از کشف بازارها و تبدیل کالا متناسب با بازارهای هدف است. در چهارچوب رویکرد نئوکلاسیکی، با فرض

سهم اندک بنگاه در بازار و همگنی کالاها و مصرف‌کنندگان در بازار رقابت کامل، مسئله‌ای به‌منزله بازاریابی پیش روی بنگاه نئوکلاسیک نیست. این درحالی است که یکی از مهم‌ترین بخش‌های فعالیتی بنگاه‌ها در دنیای امروز بازاریابی است. بنابراین، بنگاه‌ها در جریان تبدیل داده‌ها به ستانده‌ها ناگزیر از هزینه‌هایی در راستای تناسب تولید با بازار هدف‌اند. در دنیای امروز، بخش قابل توجهی از فعالیت‌های بنگاه به شناسایی روحیات و مختصات مشتریان در بازارهای هدف و ایجاد خوش‌نامی و اعتبار در میان آنها معطوف بوده است. بدیهی است که چنین رویکردی مستلزم سازمان‌هایی با توانمندی‌های لازم در این حوزه بوده است که به وجود بنگاه معنا و مفهوم می‌دهد.

بنابراین ملاحظات، «وظایف واقعی مدیریت عبارت‌اند از طراحی و کشف بازارها، ارزیابی کالاها و فنون تولید، و مدیریت فعالانه اعمال کارکنان که این هزینه‌هایی هستند که در شرایط نااطمینانی و ضرورت کسب اطلاعات ضرورت می‌یابند» (نورت، ۱۳۷۷: ۱۲۷). و از آن با عنوان هزینه‌های تبدیل یاد می‌شود.

بنابراین، هزینه‌های مبادله و هزینه‌های تبدیل نتیجه اطلاعات نامتقارن در اقتصاد است که با شرایط دنیای واقعی سازگاری دارد و پدیده‌هایی قابل مشاهده است که در چهارچوب نهادگرایی جدید، این هزینه‌ها متأثر از نهادها و ماهیت آنهاست و به عبارتی، نقطه تفاوت اقتصادها و جوامع گوناگون نیز است. در برخی جوامع، هزینه‌های مبادله و تبدیل بالا و در برخی جوامع، این هزینه‌ها پایین است که به اولی، جوامع توسعه‌یافته و به دیگری، جوامع کمتر توسعه‌یافته اطلاق می‌شود، اما درک ماهیت نهادها در این رویکرد، برای اقتصاددانان بسیار حیاتی است و می‌تواند منشأ برداشت‌های اشتباه در حوزه شناخت و نظریه‌پردازی شود. در ادامه به این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

۱. نهاد محصول تعاملات و همکاری در جوامع انسانی است و از این منظر، مفهومی اعتباری دارد. مفاهیم اعتباری به نوع فهم کنشگر اجتماعی و مشاهده‌کننده مرتبط می‌شوند. به عبارت دیگر، نهاد نه در زمره ادراکات حسی مشاهده می‌شود و نه در مجموعه مفاهیم ذهنی قرار می‌گیرد. چنانچه ادراکات انسانی در سه سطح حسی، خیالی، و عقلی طبقه‌بندی شوند، نهادها در زمره ادراکات خیالی طبقه‌بندی می‌شوند. ادراکات خیالی نتیجه رویکردی کل‌گرایانه به جامعه انسانی است. این ادراکات صرفاً ذهنی و عقلی نیست، از آن جهت که مدلی ساخته می‌شود که به دنیای واقعی نزدیک است و از جهتی، ادراکی حسی و مشاهده‌شدنی نیست. بنابراین، این‌گونه بیان می‌شود که نهادها نمونه‌های خیالی از نوع

تیپ‌های آرمانی اند (ideal type) که به محیط خارجی نزدیک می‌شوند و اوصاف مشخصی دارند. نورث به این موضوع اشاره دارد:

همه نهادها در سطح رسمی، اجتماعی یا شخصی، حاوی یک جزء مهم از انتزاع‌اند: آنها تقریباً مدل‌هایی درباره جهان و مردم اطراف ما هستند. .. مشاهده دقیق نهادها به شدت مشکل است. برخی از اجزای نهادها، از قبیل قوانین رسمی به راحتی قابل مشاهده هستند، درحالی که مشاهده سایر اجزاء، از قبیل باورهای مشترک تقریباً ناممکن است (نورث و دیگران، ۱۳۸۵).

۲. با وجود آن که مشاهده نهادها با دشواری همراه است، اما نهادگرایی جدید در نشان دادن تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی تاحدودی موفق بوده است. این رویکرد، نقاط اتصال نهادها و عملکرد اقتصادی را شناسایی کرده است. این امر به نهادگرایی جدید توان مندی تعمیم داده و توانسته است آن را در قالب دستگامی نظری معرفی کند. همان‌طور که گفته شد، حوزه تأثیر نهادها از طریق هزینه‌های مبادله تبدیل است که در بررسی پدیده‌های اقتصادی قابلیت مشاهده دارد. افزون بر آن که این ویژگی موجبات یک دستگام نظری را فراهم آورده است، سبب ایجاد زمینه آزمون‌پذیری دستگام نظری نیز شده است. درواقع، نحوه ورود نهادها به عملکرد اقتصادی مسیری است که نحوه عینیت، مشاهده، و آزمون را آشکار می‌سازد.

۳. تعریف نهادگرایان جدید از نحوه ورود نهاد به عملکرد اقتصادی بیان‌گر جنبه دیگری از تبیین در علوم اجتماعی است که با عنوان روش‌شناسی فردگرایانه یا جمع‌گرایانه در فلسفه علوم اجتماعی مطرح می‌شود. درواقع، تفاوت این روش‌ها در نحوه تعریف انسان و منطقه آزاد عملکرد اوست. در روش فردگرایانه منطقه آزاد حرکت انسان، اگر نگوئیم بی‌نهایت، اما بسیار است و هیچ عامل محدودکننده بیرونی‌ای برای او متصور نیست. در نگاه جمع‌گرایانه نیز اساساً فرد مقهور نیروهای اجتماعی است و منطقه آزادی برای عملکردش وجود ندارد. در اندیشه اقتصادی نیز این تفاوت‌ها در تعریف انسان اقتصادی مشخص شده است. در رویکرد اولی، انسان با عقلانیت کامل ابزاری (دارای قدرت انتخاب و فاقد قید زمان و مکان) و در رویکرد اخیر، انسان غیر عقلایی (فاقد قدرت انتخاب و مقید به زمان و مکان) در نظر گرفته می‌شود. برای مثال:

نهادگرایی قدیم همواره منتقد فرض انسان اقتصادی نئوکلاسیکی بوده‌اند. این ویژگی‌های نهادگرایان، یعنی کل‌گرایی، برخورد سیستمی و تکاملی بودن، توأم با درک اهمیت

مرکزی قدرت و تضاد و تشخیص اهمیت رفتار انسان غیر عقلایی، نهادگرایی را از اقتصاد رایج جدا می‌کند. مدل‌های فرمال صرف نمی‌توانند دامنه متغیرها، خاص بودن نهادها و غیر عمومی بودن رفتار را دربر گیرند (ویلبر، ۱۳۸۵).

این موجب می‌شد که تعریف معینی از منطقه آزاد عملکرد انسان (آن هم به صورت درکی یکسان از آن) مشخص نشود و انسان در درون نهادها موجودی بی‌اختیار به نظر رسد. ویژگی رویکرد نهادگرایی جدید آن است که ضمن در نظر گرفتن تأثیر نهادها به منزله عوامل محدودکننده رفتار انسان‌ها، منطقه معینی برای رفتار آزادانه انسان در نظر گرفته است که از آن با عنوان عقلانیت ناقص یاد می‌کند. «اقتصاد نهادگرایی جدید، برخی از فرض غیر واقعی اقتصاد نئوکلاسیک (همچون اطلاعات کامل، هزینه مبادله صفر - عقلانیت کامل) رها می‌شود، اما فرض تلاش منفعت‌طلبی افراد برای حداکثر کردن جامع مفید هدفشان هنوز حفظ می‌شود» (Kherallah and Kirsten, 2001). به عبارت دیگر، نهادگرایی جدید با به رسمیت شناختن منفعت‌طلبی انسان، انتخاب‌هایش را محدود کرده است. این درحالی است که مهم‌ترین انتقاد به روش‌شناسی‌های فردگرایانه و جمع‌گرایانه منطبق نشدن با واقعیت فرد مورد نظر آنان در کنش‌های اجتماعی است.

۴. چگونگی تأثیر نهادها در عملکرد اقتصادی از دریچه هزینه‌های مبادله، هزینه‌های تبدیل زمینه‌های تعمیم را برای نهادگرایی جدید فراهم می‌کرد، اما نکته مهم آن است که این تعمیم به واسطه مشاهده از دور که در تئوری‌های مرسوم اقتصادی وجود دارد، نبوده است. در تئوری‌های مرسوم با یک مشاهده از دور یا تعریف کم‌مایه از انسان، تلاش می‌شود عنصر زمان و مکان از تحلیل خارج شود و واحد تحلیلی فرازمانی و فرامکانی و به عبارت بهتر، فرافرهنگی شود، آن‌گاه زمینه تعمیم فراهم می‌شود. در نهادگرایی جدید، نقاط تأثیر نهادها در عملکرد اقتصادی، یعنی هزینه‌های مبادله و تبدیل، ویژگی تعمیم یا به عبارتی، فرافرهنگی دارند، اما نکته مهم آن است که نهادها عناصری کاملاً فرهنگی و تاریخی‌اند و انسان تعریف‌شده، هم از طریق نهادها تحت تأثیر عناصر فرهنگی است و هم از طریق سازه‌های ذهنی تحت تأثیر فرهنگ قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، نهادگرایی جدید با استفاده از نحوه ورود نهادها به عملکرد اقتصادی توانسته است توانمندی تعمیم و تبدیل به دستگامی نظری را ایجاد کند و هم آن‌که با ورود نهادها، به منزله عناصر زمانی - مکانی - فرهنگی - تاریخی به درجه مقبولی از تطبیق با واقعیت برسد. این‌که دستگام نظری نهادگرایی جدید با وجود خاستگاه آن، که در کشورهای توسعه‌یافته

است، به‌طور گسترده‌ای مورد توجه و استفاده قرار گرفته است، دلالتی بر این امر خواهد بود. ۵. رویکرد دیگری که واحد تحلیلی نهاد برای ادبیات اقتصادی به همراه می‌آورد، اهمیتی است که تاریخ در نظریه‌های اقتصادی پیدا می‌کند. «تاریخ مهم است. اهمیت تاریخ صرفاً به این دلیل نیست که می‌توانیم از گذشته بیاموزیم، بلکه به دلیل آن است که حال و آینده به‌واسطهٔ تداوم نهادهای یک جامعه با گذشته پیوند دارد. گذشته انتخاب‌های امروز و فردا را شکل می‌دهد و گذشته را فقط در قالب حکایت تحول نهادی می‌توان فهمید» (نورث، ۱۳۷۷: ۱۳). بنابراین، نهادگرایی جدید روندهای اقتصادی و توسعهٔ جوامع را آینده‌ای با انتخاب‌های نامحدود نمی‌داند و با ارائهٔ مفاهیمی همچون وابستگی به مسیر (path dependence) و بازدهی فزایندهٔ ماتریس نهادی تلاش دارد نشان دهد که بدون شناخت گذشتهٔ اقتصادی (تاریخ) امکان بهبود عملکرد اقتصادی وجود ندارد.

۶. نکتهٔ دیگری که به درک نهادها در رویکرد نهادگرایی جدید کمک می‌کند، مفهوم سازه‌های ذهنی است. در چهارچوب نهادگرایی جدید، سازه‌های ذهنی همان مفهوم ویژگی‌های نهاد را دارند. به‌عبارت دیگر، ماهیت تاریخی دارند و به همین علت، تغییراتشان بطئی و تدریجی است. برای درک سازه‌های ذهنی:

باید در مورد دو جنبهٔ خاص از رفتار انسان مذاقه کنیم: ۱. انگیزش، ۲. رمزگشایی از محیط. به نظر می‌رسد رفتار انسان بسیار پیچیده‌تر از آن است که در تابع مطلوبیت فردی مدل‌های اقتصاددانان فرض شده است. رفتار انسان‌ها در بسیاری از موارد، رفتار بیشینه‌ساز ثروت نیست، بلکه رفتاری است بر مبنای نوع‌دوستی و قیده‌های خودخواسته، که نتایج انتخاب‌هایی را که مردم در عمل می‌کنند، از بیخ و بن دگرگون می‌کند. به همین شکل، درمی‌یابیم که انسان‌ها محیط را رمزگشایی می‌کنند. این کار از طریق پردازش اطلاعات و به کمک سازه‌های ذهنی صورت می‌گیرد که از پیش نزد فرد موجودند و انسان‌ها با کمک آن محیط خود را درک کرده و مسائلی را که با آن مواجه‌اند، حل می‌کنند. برای فهم این مسائل، باید هم توانایی محاسباتی بازیگران و هم درجهٔ پیچیدگی مسائلی را که باید حل شود، در نظر گرفت (همان: ۴۵).

بنابراین، این‌گونه برداشت می‌شود که سازه‌های ذهنی تحت تأثیر دو مقولهٔ انگیزش و توانایی محاسباتی انسان‌ها در رمزگشایی از محیط است و هر دو آنها تحت تأثیر ایدئولوژی و اخلاق است.

ایدئولوژی وسیله‌ای اقتصادی در دست افراد برای سازگار شدن با محیط است و از یک جهان‌بینی به‌دست می‌آید تا بدان‌وسیله فرایند تصمیم‌گیری ساده شود. ایدئولوژی، به نحوی

اجتناب‌ناپذیر، با قضاوت‌های هنجاری و اخلاقی دربارهٔ عادلانه بودن جهانی که فرد آن را ادراک می‌کند، پیوند خورده است (نورث، ۱۳۷۹: ۶۴).

افراد زمانی که تجربه با ایدئولوژی آنها نا سازگار باشد، دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود را تغییر می‌دهند و در عمل، به توسعه دادن مجموعه‌ای جدید از عقلانیت‌ها می‌پردازند که تناسب بهتری با تجربه‌هایشان داشته باشد (همان: ۶۵).

به همین علت، انسان وقتی در برابر پدیده‌های پیچیده محیط پیرامون خود قرار می‌گیرد، بسته به میزان ادراک و توانایی خود به ایجاد نظریه‌ای در خصوص تبیین محیط مبادرت می‌کند که این نظریه، در طی زمان در کنار ایدئولوژی به‌منزله بخشی از آن قلمداد می‌شود و البته با تغییر در توانایی محاسباتی و با توجه به ارتباط سازه‌های ذهنی با سایر نهادها امکان تغییرش وجود دارد.

۷. در یک جمع‌بندی و با توجه به ملاحظات فوق، نهادگرایی مبانی خود را در حوزه تغییرات نهادی بر پنج فرضیه استوار کرده است. پنج فرضیه که ویژگی اصلی تغییرات نهادی است، عبارت است از:

الف) اثرات متقابل نهادها و سازمان‌ها در فضای کمیابی اقتصادی و رقابتی، کلید اصلی تغییرات نهادی است.

ب) رقابت به‌طور مداوم بر سازمان‌ها برای سرمایه‌گذاری در مهارت و شناخت برای بقا فشار می‌آورد. انواع دست‌یابی افراد و سازمان‌هایشان به مهارت و شناخت با درک تکاملی آنها دربارهٔ فرصت‌ها و همچنین، انتخاب‌هایی تصویر خواهد شد که به‌طور فزاینده‌ای نهادها را تغییر می‌دهد.

پ) چهارچوب نهادی درک‌های گوناگونی از شناخت و مهارت را برای بیش‌ترین جبران دیکته می‌کند.

ت) شناخت از سازه‌های ذهنی بازیگران نتیجه می‌شود.

ث) صرفه‌جویی‌های ناشی از میدان موضوعات تکمیلی و شبکهٔ خارجی ماتریس نهادی، تغییرات نهادی را فراگیر، صعودی، و به مسیر وابسته (path dependence) می‌کند (نورث، ۱۳۸۵).

بنابراین، نهاد به‌منزله واحد تحلیل در دستگاه نظری نهادگرایی جدید است که با وجود نگرشی کل‌گرایانه، که به عناصر فرهنگی توجه دارد، به‌واسطهٔ نحوهٔ ورود نهاد به عملکرد اقتصادی، قابلیت تعمیم دارد.

۴. تبیین در نهادگرایی جدید

تبیین به معنای عام، پیچیدگی مسئله‌ای را آشکار کردن یا زدودن و عقل‌پسند کردن جوانب نامفهوم هر پدیده است. در تبیین دو کار مهم باید انجام شود: نخست آن‌که پدیده تعلیل شود؛ یعنی علت وقایع گفته شود، دوم آن‌که ارتباط میان وقایع نشان داده شود (سروش، ۱۳۷۴: ۷۹). روش چگونگی ارتباط میان وقایع، منطبق قیاس است. منطق قیاسی نظریه‌ای است درباره اعتبار استنتاج‌های منطقی یا نسبی منطقی میان نتایج و مقدمات شرط ضروری و تسلیم اعتبار نتیجه منطقی از این قرار است: اگر مقدمات استنتاج‌های معتبر صادق باشد، نتیجه آن استنتاج نیز ضرورتاً صادق است. این در واقع نظریه انتقال صدق از مقدمات به نتیجه است و در عین حال، نظریه انتقال کذب از نتیجه به دست‌کم یکی از مقدمات است (سروش، ۱۳۷۴).

بنابراین، فرایند تبیین فرایندی عقلی است، اما نکته مهم در این زمینه چگونگی برقراری ارتباط میان وقایع و پدیده‌هایی است که به دو صورت تفسیر و تحویل صورت می‌پذیرد. در تفسیر همیشه قوانینی که در سطحی نازل‌ترند بر حسب قانونی که عمومیت بیشتری دارند بیان می‌شوند. به عبارتی، قانون نازل‌تر نتیجه قانون عام‌تر است، اما در تحویل یک تصور بر حسب تصور دیگر بیان می‌شود. به عبارت دیگر، دو موضوع، که از یک جنس نیستند، بر یکدیگر مرتبط می‌شوند. مهم‌ترین وجه برقراری ارتباط در تحویل، قضایای سینتیک یا تألیفی است. به این معنی که این دو واقعه در عالم خارج لازم و ملزوم یکدیگرند (همان: ۹۰). از این موضع است که سرآغاز اختلاف میان نظریه‌های گوناگون، به‌ویژه در علوم انسانی، آغاز و مباحث مربوط به تحویل روا یا ناروا آغاز می‌شود. بنا به عقیده کاپلان «یک چیز وقتی تبیین شده است که با دسته‌ای از عناصر دیگر چنان مرتبط شده باشد که با هم نظام واحدی را تشکیل دهند. ما هر چیز را با شناخت آن به منزله یک بخش ویژه از یک کل سازمان‌یافته درک می‌کنیم».

بنابراین الگوی منطقی و بنیانی همه تبیین‌ها عبارت است از استنتاج قیاسی (منطقی) که مقدماتش شامل یک نظریه و پاره‌ای شرایط اولیه و نتیجه‌اش تبیین خواه است (سروش، ۱۳۷۴).

با توجه به نکات بیان‌شده، در علوم اجتماعی می‌توان به سه نوع تبیین اشاره کرد:

الف) تبیین علی:

تحلیل علی کشف و اثبات رابطه علی میان پدیده‌های اجتماعی است. مدعیات علی انواع گوناگون دارد:

حکم شخصی علی: مثلاً، قتل فلان شخص موجب وقوع جنگ جهانی شد؛
رابطه کلی علی: مثلاً، قحطی موجب آشفته‌گی اجتماعی می‌شود؛
مدخلیت علی: مثلاً، میزان تجاذب شدن بر میزان شهری شدن مدخلیت دارد؛
علت احتمالی: مثلاً، مسابقه تسلیحاتی احتمال وقوع جنگ را افزایش می‌دهد.
مصادیق علت یا معلول می‌تواند اعمال فردی، اعمال جمعی، ساختارهای اجتماعی،
فعالیت دولت، صور گوناگون سازمانی، نظام‌ها، ارزش‌ها، روابط اجتماعی و شئون
جغرافیایی و بوم‌شناختی باشد (لیتل، ۱۳۷۳: ۲۴).

ب) نظریه اختیار عاقلانه: آدمیان مخلوقات عالم و قاصدند که فعلشان مسبوق به
دلیل و سنجش عاقلانه است. قبول این معنا، برای علوم اجتماعی مدلولات بسیاری دارد.
اول این که علت نظم‌های اجتماعی با علت نظم‌های طبیعی تفاوت دارند. نظم‌های طبیعی
از اوصاف ثابت و عینی اشیا افزون بر قوانین طبیعی حاکم بر آنها ناشی می‌شوند، درحالی
که مبدأ نظم‌های اجتماعی، قصد و آگاهی فاعلان است. دوم این که قاصدانه بودن
پدیده‌های اجتماعی، راه را بر نحوه‌ای از تبیین در علوم اجتماعی می‌گشاید که در علوم
طبیعی ممکن نیست. بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، در مقام تبیین، حاصل جمع افعال
هدف‌دار افراد بسیار است؛ یعنی دانستن این که آن افراد چه می‌خواهند، به چه باور دارند
و برای تحصیل اغراضشان از فعلشان چه توقعی دارند، به تبیین اثر جمعی آن افعال توفیق
می‌یابند (همان: ۶۳).

پ) نظریه تفسیر:

این رویکرد، رویکردی معناکاوانه است؛ چراکه بر تفسیر رفتار معنی‌دار آدمی و اعمال
اجتماعی او تکیه می‌شود؛ بنابراین، هدف علوم طبیعی تبیین و هدف علوم اجتماعی تفسیر
است. ارکان علم الاجتماع تفسیری موارد زیر است:
افعال و عقاید افراد را فقط به کمک تفسیر می‌توان دانست. کار مفسر آن است که
معلوم کند معنا یا اهمیت آن افعال و عقاید برای فاعل چیست؛
فرهنگ‌ها، به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت، حیات جمعی را به قالب مفاهیم می‌ریزند و این
تفاوت‌ها منشأ پیدایش جهان‌های اجتماعی مختلف می‌شود؛
مقوم اعمال اجتماعی (از قبیل داد و ستد، وعده کردن، سر کار رفتن، تربیت اولاد)
معنایی است که فاعلان بدان اعمال می‌بخشند؛
در علوم اجتماعی «واقعیت عربان» نداریم؛ یعنی واقعیتی که از هرگونه معنای خاص
فرهنگی عاری و فارغ باشد (همان: ۱۱۴).

پس تفسیر هر عمل بستگی دارد به این که زمینه فرهنگی و حالات روحی فاعل آن عمل را چنان روشن کنیم که آن عمل برای ما معقول و مفهومی شود. هدف تفسیر، فهم پذیر ساختن فعل و رفتار است؛ یعنی روشن کردن معنای آن عمل در نظامی از نهادها و تصویرهای معنی دار فرهنگی (همان: ۱۱۶). این در واقع تفسیری تنک‌مایه از عقلانیت است.

حاصل جمع‌بندی از سه نوع تبیین در عرصه علوم اجتماعی این است که نظریه اختیار عاقلانه و علی مدعی است که برخی از تعلقات آدمی فرافرهنگی‌اند، اما در تفسیر، با نوعی هستی‌شناسی فرهنگی مواجه‌ایم که مدعی است هیچ هویت اجتماعی و فرافرهنگی وجود ندارد. همچنین، در نظریه تفسیر، پدیده‌های اجتماعی به درک فاعلان و پدیدآورندگان آن متکی است. اما، در نظریه اختیار عاقلانه و علی، ضمن پذیرش این نکته، مدعی است که با رویکردی کم‌مایه صورت‌بندی‌های فرافرهنگی مشاهده می‌شود که در همه جوامع متمایز است.

با توجه به نکات بیان‌شده، موارد زیر استنباط می‌شود:

۱. نهادگرایی جدید تبیینی است در معنای عام؛ زیرا در پی رمزگشایی از تفاوت‌های رفتاری و عملکردی انسان‌ها و اقتصادها در موقعیت‌های گوناگون است. فهم این که برخی جوامع توسعه یافته‌اند و برخی نه، یا چرا برخی بازارها کارا هستند و برخی نه؛ رویکرد نهادگرایی جدید در رمزگشایی از نحوه عملکرد جوامع را نشان می‌دهد.
۲. نهادگرایی جدید در پی تعلیل وقایع و برقراری ارتباط میان آنهاست و در این چهارچوب از استنتاج قیاسی استفاده می‌کند. نمونه آن در تبیین نورث از نحوه گذار از جامعه‌ای با دسترسی محدود به جامعه‌ای با دسترسی باز آشکار است:

هر تبیینی از فرایند گذار باید با دولت طبیعی شروع شود، اما شروع با دولت طبیعی، سه شرط منطقی خاص بر تبیین ما وضع می‌کند. هر تبیینی از گذار باید معیارهای زیر را برآورده سازد: شرط منطقی ۱. نهادها، سازمان‌ها و رفتار افراد در آغاز گذار باید با رفتار دولت طبیعی سازگار باشد. شرط منطقی ۲. تغییرات نهادها، سازمان‌ها و رفتار، که طی گذار رخ می‌دهد، باید به منزله اقدامات با قصد قبلی توضیح داده شود که با منافع ائتلاف غالب سازگار است، اما نتایج این تغییرات لزوماً با نیت قبلی آنها سازگار نیست. هرچند اعضای ائتلاف دولت طبیعی عمداً به تغییرات نهادی یا سازمانی دست می‌زنند، هدف آنها همیشه این نیست که فرایند گذار را شروع کنند یا پیش ببرند. شرط منطقی ۳. گذار در زمان تاریخی از طریق یک سری تغییرات قوام‌بخش در نهادها، نظام‌ها، و رفتار فردی اتفاق می‌افتد. افزایش‌های ذره‌ای در

دسترسی باید با سیستم‌های سیاسی و اقتصادی موجود در هر مرحله از مسیرگذار حفظ شود (نورث و دیگران، ۱۳۸۵).

همچنین، مجموعه مباحثی که اقتصاددانان نهادگرا پیرامون کاهش اطلاعات نامتقارن بیان می‌کنند به پذیرش فرایند علی اشاره می‌کند.

۳. از سوی دیگر، نهادگرایی جدید مختصات نظریه اختیار عاقلانه را نیز دارند. در چهارچوب نظریه نهادگرایی جدید، منفعت‌طلبی فرد لحاظ شده است که در چهارچوب نهادی عمل می‌کند. به عبارت دیگر، اندیشه نهادگرایی جدید برای عقلانیت انسان منطقه آزادی لحاظ کرده است.

افراد بر اساس مدل‌های ذهنی تصمیم می‌گیرند. این مدل‌ها از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند و اطلاعاتی که بازیگران دریافت می‌کنند آن قدر ناقص است که در بیش‌تر موارد هیچ نشانه‌ای از هم‌گرایی یا میل این مدل‌های متباین به مدلی واحد به چشم نمی‌خورد. فقط وقتی می‌توانیم به معنای وجود ساختارها و نهادها پی ببریم و جهت تغییرات نهادی را توضیح دهیم که این ویژگی‌های رفتار بازیگران را بفهمیم (نورث، ۱۳۷۷: ۴۲).

در این نگاه به مسئله تصمیم‌گیری انسان توجه شده است و برای انسان، فضای تصمیم‌گیری قائل شده است. همچنین، با وجود پذیرش محدودیت حرکتی انسان در چهارچوب نهادی، نهادگرایی بر این نکته تأکید دارد که انسان‌ها در تغییرات نهادی مؤثرند و میان انسان و نهادها ارتباطی دوسویه دیده می‌شود.

۴. از سوی دیگر، نهادگرایی جدید از همه ظرفیت‌های نظریه تفسیر در بیان پدیده‌های اجتماعی بهره می‌گیرد. نکته مورد نظر نورث در ضرورت فهم ویژگی رفتار بازیگران و تفاوت آن‌ها از فردی به فرد دیگر، به ضرورت درک معناکاوانه اشاره می‌کند. توجه به نیت‌ها و مقاصد در رفتار انسان و درک فرهنگ از مهم‌ترین دستاوردهایی است که نظریه نهادگرایی جدید از آن بهره می‌جوید.

بنابراین، نهادگرایی جدید به‌منزله دستگاه نظری تبیینی است که از الگوهای تبیینی موجود بهره می‌گیرد. این دستگاه درحالی که در پی تبیین برای تعلیل وقایع است، به دنبال تدقیق حوزه عملکردی افعال انسانی نیز است. این درحالی است که توجه به انسان پرمایه، بدان مزیت بهره‌مندی از رویکرد تفسیری یا معناکاوانه داده است. به عبارت دیگر، تبیین نهادگرایی جدید تبیینی است که از عناصر فرافرهنگی و فرهنگی در جای مناسب به بهترین نحو استفاده می‌کند.

۵. مبنای داوری در نهادگرایی جدید

اعتبار دستگاه‌های نظری به روش علمی‌شان بازمی‌گردد. روش علمی در دو معنا استفاده می‌شود: روش گردآوری و روش داوری. آنچه در روش علمی استفاده می‌شود، روش داوری است. روش گردآوری یکی دو تا نیست، بی‌شمار و گوناگون است و به اعتباری به سوابق شخصی و روان‌شناسی بازمی‌گردد (سروش، ۱۳۷۴: ۱۵۷). در روش داوری به حق و باطل و غربال کردن داده‌ها پرداخته می‌شود. از این به بعد، بحث ارتباط دستگاه‌های نظری با مشاهده مطرح می‌شود و نسبت نظریه‌های علمی با مشاهده یا تأیید یا اثبات و یا ابطال است. سؤال این است که چگونه از گزاره‌های شخصی به گزاره‌های کلی می‌رسیم. این سؤال برقراری رابطه‌ای منطقی است که در دنیای ذهن محقق شکل می‌گیرد و در پی برقراری ارتباط در دنیای خارج نیست. اگر در چهارچوب منطقی به این نتیجه برسیم که هیچ چیز اثبات نمی‌شود، آن‌گاه صحبت از تأیید و ابطال به میان می‌آید. پوپر معتقد است:

الف) روش علوم اجتماعی (همچون علوم طبیعی) آزمودن راه‌حل‌های آزمایشی و موقت برخی مسائل است؛ مسائلی که سرآغاز پژوهش‌های ما هستند و یا در طول روند پژوهشی پدید می‌آیند. راه‌حل‌ها پیشنهاد و نقد می‌شوند. اگر راه‌حل پیشنهادی نقدپذیر نباشد، آن را به‌منزله راه‌حل غیر عملی کنار می‌گذاریم (ولو به‌طور موقت).

ب) اگر راه‌حل پیشنهادی نقدپذیر باشد، می‌کوشیم آن را ابطال کنیم. نقد کوششی برای ابطال است.

پ) اگر راه‌حل پیشنهادی در برابر نقد تاب آورد، آن را موقتاً می‌پذیریم و به‌ویژه آن را موضوعی درخور نقد و بحث تلقی می‌کنیم.

بنابراین، روش علم عبارت است از ارائه راه‌حل‌های موقت برای مسائل مبتلا به ما؛ یعنی ارائه حدس‌هایی که تحت مهارت‌های سخت و جدی قرار می‌گیرند، این روش بسط آگاهانه و انتقادی روش آزمون و خطاست (سروش، ۱۳۷۴).

نهادگرایی جدید، به‌منزله یکی از روش‌های تحلیل رفتار جوامع، راه‌حلی قطعی نیست و نظر همه اندیشمندان اجتماعی و اقتصادی را جلب نمی‌کند. بنابراین، در داوری بر دستگاه نظری نهادگرایی جدید باید به این موضوع توجه داشت که این نظریه در بهترین حالت نظریه‌ای برای ابطال یا راه‌حل موقت است و دسترسی به راه‌حل قطعی برای توضیح عملکرد اقتصادی وجود ندارد، اما مهم آن است که امکان نقد و آزمون تئوری‌ها بر اعتبار علمی نهادگرایی جدید می‌افزاید. در این زمینه امکان آزمون‌پذیری نظریه ضرورت دارد. در

واحد تحلیل بیان شد که نهاد و نحوه ورود آن به عملکرد اقتصادی در مشاهده هزینه‌های مبادله و هزینه‌های تبدیل، وضعیت مطلوبی دارد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که:

عینیت علم به فرد فرد دانشمندان متکی نیست، بلکه بیشتر محصول اجتماعی نقد متقابل ایشان، تقسیم کار میان دانشمندان، و همکاری و رقابت بین آنان است. از این رو، عینیت علم در گرو پاره‌ای شرایط اجتماعی و سیاسی است که نقد را امکان‌پذیر می‌سازد (سروش، ۱۳۷۴).

بنابراین، میزان نقدی که بر مبانی دستگاه نظری نهادگرایی جدید وارد است، گویای عینیت آن نیز است. نقدهایی که بر مبانی اساسی دستگاه‌های نظری وارد می‌شود، گویای این امر است. مشاهده هزینه‌های مبادله یا هزینه‌های تبدیل در عملکرد اقتصادی امکان‌پذیرتر از مشاهده واحدهای نهایی، همچون مطلوبیت نهایی و هزینه نهایی است.

نکته دوم، که باید در داوری برای دستگاه‌های نظری نهادگرایی جدید توجه کرد، هدف دستگاه نظری نهادگرایی جدید است.

هابرماس سه لایه از هر معرفت بشری را با سه نوع روش، که متعلق به سه نوع تعلق انسان است، بیان می‌کند:

الف) لایه نخست، تعلق به مهار و پیش‌بینی است؛ یعنی معرفتی که به بشر قدرت کنترل و پیش‌بینی پدیده را می‌دهد. علوم تجربی و اثباتی زاده این تعلق‌اند. همچنین، تکرارپذیری و جزئی‌نگری مشخصه چنین معرفتی است. در این حوزه، مبنای داوری تأیید و ابطال است.

لایه دوم، تعلق بشر به فهم است. در این نوع معرفت، فقط شناختن و فهمیدن موضوع یا پدیده موردنظر است. در این جاست که به روش‌های تفسیری توجه و استناد می‌شود. در این بخش، صدق و کذب معنا ندارد و اجماع میان محققان مبنای داوری است.

پ) لایه سوم، تعلق بشر به رهایی است. این روش، روش نقدی و دیالکتیکی است و در این جا با خودش ارتباط دارد نه با فاعل دیگر و از این رو، مبنای داوری خود فاعل است که آیا رهایی پیدا کرده است یا خیر (همان: ۲۰۹).

پرسش اصلی این است که نهادگرایی جدید در کدام لایه از تعلقات معرفت بشری قرار می‌گیرد. واقعیت آن است که بخش درخور توجهی از دانش اقتصاد با تعلق به پیش‌بینی و مهار شکل گرفته است. موضوعی که فریدمن نیز بدان اشاره دارد:

هدف اقتصاد اثباتی فراهم کردن نظامی از تعمیم‌هاست که بتواند درباره پیامدهای تغییر در شرایط، پیش‌بینی صحیح انجام دهد. عملکرد آن، به وسیله دقت، وسعت، و انطباق با نتایج تجربی پیش‌بینی‌ها سنجیده می‌شود (ویلبر، ۱۳۸۵).

بنابراین، برخی رویکردها در اقتصاد مرسوم نتیجه تبعی آن است:

چون اعتبار مدل‌ها با قدرت پیش‌بینی آن‌ها داوری می‌شود، واقع‌گرایی فرض‌ها و ماهیت ایستای این ساختارها موضوعاتی بی‌ربط می‌شود. در مدل رسمی، همه فرض‌ها کم و بیش انتزاعی و غیرواقعی است؛ زیرا نمی‌تواند کل واقعیت را بازسازی یا دربر بگیرد (همان).

نتیجه چنین رویکردی در اقتصاد سبب شده است که ارتباط میان اقتصاد مرسوم و پدیده‌های مشاهده‌شده در جوامع با گسست فراوانی همراه شده است. نکته مهم آن‌که در عمل نیز به همان اندازه، قدرت پیش‌بینی و مهار اقتصاددانان در برابر پدیده‌های اقتصادی کاهش یافته است. تا آنجا که از اقتصاد به منزله توصیف ملکوتی دنیای ناموجود یا اقتصاد تخته سیاهی^۱ نیز یاد می‌شود. به این جمله از ویلبر و هاریسون توجه کنید:

اقتصاددانان داستان‌های گوناگونی می‌گویند که برخی از آن‌ها نسبت به دیگران پذیرفتنی‌تر است. برخی مدل‌های منطقی را می‌گیرند و درباره دنیای رقابت کامل داستان می‌سرایند؛ نهادها کوچک‌اند، همه یک انگیزه دارند و تمام مشکلات عبارت است از اصطکاک‌ها، پیامدهای خارجی و دیگر هزینه‌های اجتماعی. اقتصاددانان دیگری که مطالعات اقتصادسنجی را تدارک می‌بینند، داده‌ها را با کمک سایر اطلاعات دستکاری می‌کنند؛ فرضیه‌های کمکی را تغییر می‌دهند تا شرایط را ثابت نگه دارند؛ تبیین‌های موردی به وجود می‌آورند و این چنین درباره آنچه اتفاق می‌افتاد داستان می‌سازند. استفاده از واژه داستان‌سرایي برای طعنه نیست، بلکه توصیف دقیق بسیاری از تلاش‌های علوم اجتماعی است که شناخت آن کمک خوبی برای علم اقتصاد خواهد بود (همان).

حال سخن از این است که نهادگرایی جدید چگونه رویکردی در این زمینه دارد.

۱. نهادگرایی جدید نیز به منزله شاخه‌ای از اقتصاد، بی‌شک در پی آن است که بتواند روابط اقتصادی - اجتماعی را به الگویی ایده‌آل از توسعه‌یافتگی رهنمون کند. نهادگرایی جدید در پی تبیین است و از آن جایی که تبیین و پیش‌بینی متقارن با یکدیگرند، از این منظر، نهادگرایی جدید، با پیش‌بینی رفتارهای اقتصادی جوامع، در پی آن است که شرایط محیطی را به الگویی آرمانی رهنمون سازد، اما تاریخ علم اقتصاد نشان داده است که پیش‌بینی رفتار اقتصادی فرد و جامعه بدون فهم رفتارهای اقتصادی انسان امکان‌پذیر نیست و به تجربه دریافته است که نتیجه آن فروض، نتایج، و پیش‌بینی‌های غیرواقعی است. از این رو علم اقتصاد ناگزیر به فهم رفتار انسان است و نهادگرایی جدید شناخت اقتصاد را

منوط به شناخت نهادها و رفتارهای انسان می‌داند که در بستر ایدئولوژی، فرهنگ و تاریخ شکل گرفته‌اند. ارزیابی دیلارد از نوع نگاه نورث به نظریه‌های اقتصادی بر این موضوع صحنه می‌گذارد:

نورث از وقایع تجربی تعمیم به عمل نمی‌آورند. این‌ها مدلی می‌سازند که مبتنی بر این فرضیه است که اگر قرار است کارگزاران اقتصادی، منطقی و به نفع خودشان کار کنند، چگونه عمل می‌کنند. در جای خود، آن‌ها از وقایع تجربی برای آزمون مدل (نظریه) استفاده می‌کنند. پس اگر یکی بخواهد بداند که دنیای واقعی واقعاً چگونه عمل می‌کند، رهیافت نورث موقعی نتیجه می‌دهد که باور کنیم رفتار اقتصادی، منطقی و قابل پیش‌بینی است (Dillard, 1974: 917-918).

بنابراین، نهادگرایی جدید مدعی است که از یک سو، در تبیین حرکت اقتصادها به سمت توسعه (تعلق به پیش‌بینی) توانمند است و از سوی دیگر، می‌کوشد به فهم عمیق و مناسبی از رفتار انسان‌ها و جوامع در حوزه اقتصاد برسد.

۲. در بحث مهار و پیش‌بینی، رویکرد نهادگرایی جدید به علت فرضیه صفر آزمون آن منحصر به فرد است. در حوزه آزمون فرضیه‌ها، فرضیه صفر نقش بسیار مهمی دارد؛ زیرا این فرضیه نوع آزمون و روش برخورد با مسئله را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، به یک نهاد قضایی توجه کنید که دو فرضیه صفر دارد:

یک فرضیه صفر: همه بی‌گناه‌اند، مگر آن‌که خلاف آن ثابت شود.

فرضیه صفر دیگر: همه گناه‌کارند، مگر آن‌که خلاف آن ثابت شود.

بی‌شک انتخاب هر یک از فرضیه‌های فوق به منزله فرضیه صفر، آزمون‌های تأیید یا ابطال متفاوتی را به همراه خواهد داشت و نهاد قضایی متفاوتی را شکل خواهد داد. این امر در مورد دستگاه نظری نهادگرایی جدید دیده می‌شود. فرضیه صفر نهادگرایی جدید برای مجموعه تئوری‌ها مبتنی بر این موضوع است. در نظریه نهادگرایی جدید، به علت وجود چهارچوب نهادی و پذیرش وابستگی مسیر، رفتارهای انسان و سیاست‌های اقتصادی، که انتخاب‌های محدودی دارد، مفروض می‌شود و بنابراین، در این رویکرد فرضیه صفر آن است که «هر رفتاری و یا هر سیاستی ممکن نیست». این درحالی است که در رویکرد اقتصاد موسوم نئوکلاسیک، عامل محدودیت فقط، منابع یا بودجه است و در رویکردهای دیگر، همچون مکتب نهادگرایی قدیم و ساختارگرا اساساً هیچ انتخابی ممکن نیست. بنابراین، نهادگرایی جدید در تبیین رفتار، خود را به شناخت مسیرهایی موظف خواهد کرد

که امکان طی آن وجود نداشته باشد یا به‌سادگی ممکن نباشد و ناگزیر، به شناخت موانع روی خواهد آورد. بدیهی است که این روش، مواجهه با مسائل با روشی که فقط منابع را عامل محدودیت می‌داند یا روشی که در وضعیت موجود هیچ منطقه آزادی را برای انسان در نظر نمی‌گیرد، متفاوت خواهد بود.

بنابراین، این‌گونه نتیجه می‌گیریم که نهادگرایی جدید در مقایسه با سایر دستگاه‌های نظری نگاهی بینابین دارد که با واقعیت‌های مشاهده‌شده، به تعبیر پوپر، از آزمون‌های تاییدشده بیش‌تری عبور می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش بر این بود که تصویری از ویژگی‌های تبیین در رویکرد نهادگرایی جدید نشان داده شود. بر همین اساس، ویژگی‌های این رویکرد از نظر واحد تحلیل، چگونگی تبیین، و نحوه داوری بیان شد. با توجه به نکاتی که از آن سخن گفته شد، رویکرد نهادگرایی جدید در زمینه تبیین، جنبه‌های قدرتمندی دارد و بر برخی مشکلات اقتصاد مرسوم و نظریات دیگری که با اندیشه نهادگرایی جدید خاستگاه مشابهی دارند، فائق آمده است. استفاده از واحد تحلیلی، که ویژگی‌های فرهنگی و زمانی و مکانی دارد، سبب آن شده است که اقتصاد، به‌منزله یکی از علوم اجتماعی، در فهم رفتار انسان اجتماعی مقبولیت بیش‌تری داشته است. از سوی دیگر، چگونگی ورود نهادها به عملکرد اقتصادی توانسته است قابلیت مشاهده‌پذیری و به تبع آن، آزمون‌پذیری‌اش را افزایش دهد؛ ضمن آن‌که با ارائه الگویی روش‌مند، و توضیح نحوه تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی توانسته است افزون‌بر ارتقای آن به دستگاهی نظری، ابعاد فرازمانی و فرامکانی بدان ببخشد. از سوی دیگر، نهادگرایی جدید توانسته است با ارائه منطقه معینی از آزادی انسان، ضمن برقراری تطابق بیش‌تر با واقعیت، در تبیین آن‌که چرا برخی جوامع توسعه یافته و برخی توسعه نیافته‌اند، گام‌های مؤثری بردارد. از این منظر، به‌منزله یک الگوی تبیینی، که تلفیقی از الگوهای تبیینی موجود است، اعتبار بالایی دارد. ضمن آن‌که این الگو در فهم و مهار پدیده‌های اجتماعی می‌کوشد و از این منظر، آن را بر اساس معیارهای قدرت پیش‌بینی و نیز اجماع میان صاحب‌نظران را داوری کرد. نهادگرایی جدید در حکم یک دستگاه نظری در مراحل اولیه شکل‌گیری و نیازمند گسترش شاخه‌های آن در حوزه‌های گوناگون است. از این‌رو، کاستی‌هایی دارد که بی‌شک مسیر آینده آن نحوه ارزیابی‌اش را تعیین خواهد کرد.

پی‌نوشت

۱. این تعبیری است که کنت بالدینگ و رونالد کوز (برندهٔ جایزه نوبل) از اقتصاد مرسوم دارند در این زمینه مراجعه کنید به (استریتن، ۱۳۸۵).

منابع

- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۸). *منطق اکتشاف علمی*، ترجمهٔ سیدحسین کمالی، تهران: علمی و فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴). *درس‌هایی در فلسفهٔ علم الاجتماع*، تهران: نشر نی.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمهٔ عبدالکریم سروش، مؤسسهٔ فرهنگی صراط.
- مینی، پیرو (۱۳۶۹). *فلسفه و اقتصاد*، ترجمهٔ حسین راغفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمهٔ محمدرضا معینی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.
- نورث (۱۳۸۵). «اقتصاد نهادی نوین و توسعه»، ترجمهٔ فرشاد مؤمنی، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۱.
- نورث، داگلاس. سی، والاس، ژان جوزف و وینگاست، باری. ار (۱۳۸۵). «چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری»، ترجمهٔ جعفر خیرخواهان، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۳.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۹). *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*، ترجمهٔ غلامرضا آزادارمکی، نشر نی.
- ویلبر، چارلز. کی و هاریسون، رابرت. اس (۱۳۸۵). «بنیان روش شناختی اقتصاد نهادی، مدل...»، ترجمهٔ عباس رحیمی، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۳.

Dillard, Dudley (1974). 'Review of Lance E. Davis and Douglass C. North, Institutional Change and American Economic Growth', *Journal of Economic Issues*.

Kherallah M. and Kirsten J. (2001). 'The New Institutional Economics: Applications for Agricultural Policy Research in Developing Countries', *MSSD Discussion Paper*, NO. 41.